

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۲ دسمبر ۲۰۱۷

«سوسیالیزم کارگری» سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟ (۲)

میهن دوستی، عامل عمده در مبارزه طبقاتی پروتاریا

از مخالفت و ضدیت عریان «سوسیالیزم کارگری» با میهن دوستی آغاز می کنیم. این «سوسیالیزم» که با شنیدن ترکیب میهن دوستی پت می کشد، لحظه ای هم شمشیر ضد میهن دوستی را غلاف نمی کند، ولی چیز بدتری که انجام می دهد، ضدیت و مخالفتش را با میهن دوستی با تیوری های مارکس، انگلس و لنین همراه می سازد. «سوسیالیزم کارگری» از آن جانی که برنامه عملی برای رهائی کشور از تجاوز سرمایه امپریالیستی ندارد و داشته هم نمی تواند، بناچار تسلیم طلبی پنهانش را با شعار ضد میهن دوستی تطهیر می نماید.^۱

قبل از نوشته های اخیر «سوسیالیزم کارگری»، رساله «سه بیماری چپ های اتوپست» علیه میهن دوستی موضع گیری نموده بود، اما این موضع گیری در رساله «نقد چپ از موضع طبقه کارگر» جدی تر شده، در آن میهن دوستی چپ انقلابی، رویونیوم خوانده شده و میهن دوستی را نه مربوط به ادبیات کمونیستی، بلکه به حوزه ادبیات خرده بورژوائی مرتبط دانسته است. در اینجا تلاش می کنیم تا در مورد میهن و میهن دوستی دیدگاه چپ انقلابی را در پرتو تیوری های مارکس، انگلس و لنین توضیح دهیم، و نشان دهیم که میهن دوستی نه رویونیوم است و نه هم ارتجاعی؛ بلکه طیفی که با هزار و یک بهانه میهن دوستی انقلابی را کنار می گذارد، جز میهن فروشی به بورژوازی امپریالیستی و تأیید اشغال کاری انجام نمی دهد.^۲

«سوسیالیزم کارگری» در رساله «سه بیماری...» در بخش «وطنپرستی آرمان چپ اتوپست» نوشته است: «با قید دل باختگی و عشق سوزان چپ ما به وطن و استقلال، با جهانی شدن حق تملک بر وسایل تولید و آزادی استثمار برای سرمایه و جهانی شدن خلع ید تملک از وسایل کار برای کارگران و به بردگی رفتن این طبقه در سراسر جهان، دیگر شعارهای دفاع از وطن و استقلال نه مربوط به کارگران، بلکه شعارهای متعلق به سرمایه اند، زیرا در جهان امروز این فقط سرمایه است که «وطن و استقلال» دارد نه کارگران... طبقه کارگر بنا بر موقعیت خویش در ساحه تولید و

^۱ از آن جانی که ترکیب میهن پرستی بار مذهبی پیدا می کند، ما ترجیح می دهیم به جای آن از میهن دوستی استفاده کنیم.
^۲ منظور ما از کاربرد اصطلاح «سوسیالیزم کارگری» در این نوشته، تمام افراد و دسته های حکمتیستی و شبه تروتسکیستی وطنی هستند که در عرصه بحث های مطروحه در این نوشته، تقریباً نظریات مشترک دارند.

توزیع - هرگز علاقه و نفعی به فدا کردن خویش در راه وطن و استقلال ندارد، این فقط چپ منحرف است که این طبقه را غیر مسوولانه بخاطر تامین منافع سرمایه در محراب بورژوازی قربانی می نماید... پس مطرح شدن وطنپرستی و خواست استقلال (سیاسی - اقتصادی از طرف چپ منحرف برای طبقه ی کارگر، از یک طرف چیزی اضافی و از جانب دیگر دفاع از یک شیوه تولید تاریخ زده و فرهنگ مسخره و پوسیده آن است... حال کسانی که شمه ای از تیوری های مارکسیزم را در کله دارند، باید اتویای وطنپرستی و استقلال طلبی را از مخیله بدور ریزند و از این «لطف شان» نسبت به طبقه کارگر دست بردارند...»- [اشتباهات املانی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

میهن دوستی، برای انقلابیونی که در متن حوادث قرار دارند، قطعاً مسأله مهم است و هیچ تشکل انقلابی با بی تفاوتی از کنار آن گذشته نمی تواند. هیچ سازمان جدی نمی تواند وطن دوستی انقلابی را اتویا خوانده و از مخیله اش دور سازد، مگر این که به بورژوازی امپریالیستی تسلیم شده باشد. اگر یک مبارز در تحت سیطره اشغال و ستم بورژوازی امپریالیستی با روحیه میهن دوستی انقلابی مسلح نباشد و جنگ رهائیبخش ملی را نتواند به انقلاب سوسیالیستی گره بزند و به جای آن کارگران و توده های ستمدیده را در باتلاق اشغال و تجاوز بورژوازی امپریالیستی غرق کند؛ کمونیست چه، دموکرات انقلابی چه که حتی یک فرد ضد امپریالیست هم بوده نمی تواند. او بدون شک یکی از ایدیولوگ های داخلی بورژوازی امپریالیستی است که برای تداوم اشغال و بربریت و شناعت بورژوازی امپریالیستی جان می کند تا سرمایه امپریالیستی در همکاری با بورژوازی کمپرادور و فیودالیزم، پرولتاریا و خلق های تهیدست را بی محابا سلاخی کند. کمونیستی که در تحت اشغال سرمایه امپریالیستی باورمند به میهن دوستی انقلابی نباشد، بدون شک تسلیم طلبی است که دیر یا زود، ضمن تسلیم طلبی ملی یوغ تسلیم طلبی طبقاتی را نیز بر گردن خواهد انداخت. کمونیست ها باید با تحلیل و تجزیه دیالکتیکی شرایط، میهن دوستی را با انترسیونالیزم پرولتری پیوند دهند تا سنگر سرمایه را تضعیف و به انقلاب سوسیالیستی یاری رسانند.

با در نظر داشت پیوند مستقیم میهن دوستی پرولتری با انترناسیونالیزم پرولتری و با در نظر داشت رابطه جنگ رهائی بخش ملی با انقلاب سوسیالیستی، ما در رساله «مکنی بر دو بیماری یک دگماتیست» از میهن دوستی انقلابی دفاع کردیم و نوشتیم: «تیورین یگانه ما که بشدت شلاق ضد سرمایه داری است و همه را از دم تیغ «نوگرایی» می کشد، میهن پرستی کمونیستی و ضد کمونیستی را یکسان دانسته، جنگ های رهائیبخشی که با رهبری پیشاهنگان پرولتاریا و اهدای خون بهترین فرزندان کمونیزم به فرجام رسیده و مائوتسه دون آنها را بخشی از انقلاب سوسیالیستی جهانی نامیده، به سخره می گیرد!... شعارهای چپ انقلابی در این رابطه با ملی گراها، تجزیه طلبان و استقلال طلبانی چون ژاکوبین ها، کمالیست ها، ناصریست ها، تامیلی ها، کردها، بلوچها، مشروطه خواهان، الفتح و حماسی ها، گاندی و نهروها، خان های دوسره و غیره زمین تا آسمان فرق دارد. این ها رهائی را تا سرحد تسلط استثمارگران خودی و یا بیرون شدن از زیر چتر یک امپریالیزم و خزیدن در اردوگاه استثمارگر دیگر قبول دارند و حرکت های شان جنبه طبقاتی نداشته، نه تنها برای توده های مردم سعادت و خوشبختی نمی آورند که گاهی تناب استثمار را به گونه ای شدیدتر بر گرد حلقوم زحمتکشان، مخصوصاً پرولتاریا می پیچند. شاخص ترین نمونه این ملی گرایی، سوسیال شونیست های جنگ عمومی اول بودند که لنین و مائو آنان را در آثار شان بدرستی رسوا کرده اند.»

اما «سوسیالیزم کارگری» وطنی به جای این که به نقد باورهای ما بپردازد، موضوع میهن دوستی ما را اینجا و آنجا رویونیزم «چپ سنتی» خوانده، با این پیام مارکس و انگلس در «مانیفست» که گویا «کارگران میهن ندارند» برخورد دگماتیستی نموده، بدون تحلیل دیالکتیکی مقصود مارکس و انگلس از پیام مندرج «مانیفست»، یکسره در رساله «سه بیماری...» بر وطن و استقلال چلیپا کشیده، آنها را شعارهای کمونیست ها ندانسته است؛ ولی وقتی پس از چند سال از

روی تصادف «غرور ملی ولیگاروسها» لنین را می خواند، یکباره آگاه می شود که برای کمونیست ها عشق به وطن، استقلال و غرور ملی ارزش دارد. به همین خاطر شیرغلت زده، در یادداشت «نقد چپ...» به طور گذرا و بدون توضیح لازم درج نموده است: «برای ما سوسیالیست های کارگری معیار عشق به وطن، استقلال و زبان، همان موضع لنین در رساله غرور ملی ولیگاروسها سرمشق است نه وطنپرستی های ارتجاع و چپ های پوپولیست.» «سوسیالیزم کارگری» اینجاست که برای چند لحظه ای «مانیفست» را فراموش می کند و از عشق به وطن، استقلال و زبان و غرور ملی لنینی سخن می گوید، بدون این که توضیح دهد که وقتی «کارگران میهن ندارند» و استقلال جزء از ادبیات خرده بورژوائی است، این عشق به وطن، استقلال، زبان و غرور ملی لنینی چه بوده می تواند؟ لنین چرا به این «ادبیات خرده بورژوائی» پناه می برد و آن را تا سطح «غرور ملی ولیگاروسها» طرح می کند؟؟ «سوسیالیزم کارگری» متحجر ما که از یک سو شدیداً ضد استقلال و میهن است، از سوی دیگر عشق به وطن، استقلال و زبان و غرور ملی لنینی را ظاهراً قبول دارد که این خود نشاندهنده پارادوکس تیوریک این طیف است که از بیماری خیالات نشأت می کند؛ در غیر آن باید توضیح دهد که کمونیست ها سوای عشق به وطن، استقلال و غرور ملی از منظر لنینیزم، چه زمانی ادعا کرده اند که طرفدار استقلال و عشق به میهن از موضع احمدشاهی و گاندی و غفارخانی هستند؟؟^۳

«سوسیالیزم کارگری» که در سال ۱۳۸۶ می نوشت که «با جهانی شدن حق تملک بر وسایل تولید... دیگر شعارهای دفاع از وطن و استقلال نه مربوط به کارگران، بلکه شعارهای متعلق به سرمایه اند»، با خواندن رساله لنین هک و پک و چرتی شده؛ زود، بوغمه ای، نامناسب، بدون توضیح لازم از لنین در مورد غرور ملی و میهن با این تأکید که لنین غرور ملی ولیگاروسها را از موضع دموکراسی خواهی، سوسیالیزم و شرکت شجاعانه کارگران ولیگاروس در انقلاب علیه سرمایه و یورش به سلطنت مطلقه تزار مطرح می ساخت؛ نقل قول نموده، ولی فراموش کرده که ذهن کنجکاو و نه دگم از او خواهد پرسید که لنین چگونه عشق به «وطن و استقلال» و «غرور و افتخار ملی» را که به باور «سوسیالیزم کارگری» متعلق به سرمایه و ادبیات خرده بورژوائی و حتی رویونیستی است، در جنگ علیه سرمایه و رسیدن به سوسیالیزم مطرح می کند؟

«سوسیالیزم کارگری» نیک می داند که میهن دوستی انقلابی با میهن دوستی ارتجاعی از زمین تا آسمان فرق دارد. میان این دو فاصله عمیق منافع طبقاتی نهفته است. طبقات ستمدیده میهن دوستی را به معنای میهن کارگران و ستمدیدگان مطرح می کنند که منابع، آب و هوا و زمین و خاک آن به رفاه و آسایش و برابری یاری برساند، در حالی که نزد طبقات ستمگر، «میهن دوستی» یعنی قاپیدن و چپاول مالکیت عمومی و انحصاری ساختن آن در دست طفیلی های سرمایه است. «سوسیالیزم کارگری» به این بهانه که «پرولتاریا میهن ندارد»، میهن را به سرمایه وا می گذارد، در حالی که کمونیست های انقلابی میهن را از چنگال سرمایه و در قدم اول سرمایه امپریالیستی می کشند و به میهن سوسیالیستی تبدیل می کنند. این است مرز میان میهن دوستی و میهن واگذاری، مرز میان میهن دوستی انقلابی و میهن فروشی خایانه.

^۳ احمدشاه درانی برای توسعه امپراتوری اش بارها به هند لشکر کشید که عده ای این لشکرکشی های خونین را از جمله «افتخارات» افغانستان می دانند که از «میهن پرستی» ارتجاعی شان نشأت می کند. یک کمونیست حق ندارد که از به خون و خاک کشیدن هشت بار هند توسط احمدشاه درانی به دفاع برخیزد و این اشغالگر را «بابا» بخواند. تار و مار کردن زندگی هندی ها برای گسترش امپراتوری فیودالی، قطعاً یک جنایت بود و دفاع از آن جز شونیزم ارتجاعی چیز دیگری نیست. ما چنین «میهن پرستی» را که با استعمار و استیلاگری و چپاول ملل دیگر همراه است؛ مطرود، غارتگرانه و استیلاگرانه می خوانیم و از کمونیست ها می خواهیم که در نوشته های مربوط به رویدادهای تاریخی از کنار این مسأله با تفاوتی نگذرند.

«سوسیالیزم کارگری» معجونی از پارادوکس و تناقض است. این «سوسیالیزم» با شنیدن اصطلاحات «میهن» و «استقلال» پیشانی ترشی و بدخلقی می کند، اما چون جرأت رد لنینیسم را ندارد، با وجودی که باور دارد که «در جوامع طبقاتی مانند افغانستان طبقه کارگر که فاقد کشور، فاقد استقلال، فاقد شخصیت و فاقد آزادی است»، «دیدگاه «وطن پرستی و استقلال خواهی» در قاموس ادبیات کمونیستی جایی ندارد و این دیدگاه از ریشه متعلق به خانواده بورژوازیست» و «بلند کردن شعارهای وطن پرستی و استقلال خواهی نیز شعارهای ارتجاعی و در خدمت همان سرمایه اند»؛ ولی به ما نمی گوید که وقتی از عشق به میهن، استقلال و زبان و غرور ملی لنینی صحبت می کند، چه هدفی را دنبال می کند؟ از یکطرف شالاقی ضد «میهن و استقلال»، همان میهن و استقلالی که «در قاموس ادبیات کمونیستی جایی ندارد» و «از ریشه متعلق به خانواده بورژوازیست» و «بلند کردن شعارهای وطن پرستی و استقلال خواهی نیز شعارهای ارتجاعی و در خدمت همان سرمایه اند» و از طرف دیگر عاشق شدن به میهن، استقلال و غرور ملی لنینی معمانی است که خود «سوسیالیزم کارگری» باید پاسخ دهد. اما پرسش ما اینست: وقتی به قول «سوسیالیزم کارگری» پرولتاریا میهن ندارد، پس این عشق لنینی به میهن چه معنی دارد؟ وقتی «میهن» و «غرور ملی» از ریشه متعلق به خانواده بورژوازی و ارتجاعی و در خدمت سرمایه اند؛ پس این عشق به «میهن» و «غرور ملی» لنینی چگونه می تواند عشق انقلابی معنی شود؟

«سوسیالیزم کارگری» می داند که کمونیست ها چرا به استقلال، میهن و غرور ملی عشق می ورزند. او می داند که عشق انقلابیون با عشق ارتجاع در عرصه استقلال و میهن و غرور ملی تفاوت های عمیق طبقاتی دارد. برای کمونیست ها (به خصوص در دوران تجاوز و اشغال سرمایه امپریالیستی) دو راه وجود دارد: راه میهن دوستی و راه میهن فروشی. از قضای بد روزگار معلوم می شود که «سوسیالیزم کارگری» نه به میهن و استقلال عشق می ورزد و نه هم به غرور ملی انقلابی. چیزی که متأسفانه «سوسیالیزم کارگری» بر آن گام می گذارد، عبودیت به استعمار و استیلا و هبوط در تسلیم طلبی ملی - طبقاتی است.

مارکس و انگلس در «مانیفست» به گونه علمی درج کرده اند که «کارگران وطن ندارند» و از همین لحاظ شعار داده اند که «کارگران سراسر جهان متحد شوید». این دو شعار عمیقاً بار انترناسیونالیستی دارد و گواه ترسیم راه ستراتیژیک برای انجام وظیفه انقلابی پرولتاریا (رسیدن به کمونیزم) است، کمونیزمی که سبب زوال طبقه و دولت می شود و در آن تمام بشریت از نعمات مادی به طور یکسان استفاده می برند؛ نه سرمایه است و نه پرولتاریا؛ نه مالکیت خصوصی است و نه استثمار؛ نه غارت است و نه استعمار؛ نه کشوری است و نه هم مرزی، نه استقلال معنی دارد و نه هم میهن و میهن دوستی. گذار از سوسیالیزم به کمونیزم امری است که پرولتاریا آن را با همبستگی جهانی انجام می دهد. وظیفه انقلابی پرولتاریا این نیست که در انحصار میهن سوسیالیستی باقی بماند. او باید این انحصار را بشکند و به سوی جهان بشریت برود، اما قبل از آن باید از نقطه ای آغاز کند. این نقطه برای پرولتاریای ما، میهن ماست و برای پرولتاریای فرانسوی، فرانسه. ما باید اول مالکیت و آقائی سرمایه امپریالیستی را بر میهن خود از میان ببریم. بعد این میهن را از انحصار و چاپیدن طبقات استثمارگر و ستمگر داخلی نجات دهیم و به میهن سوسیالیستی تبدیل کنیم و پرولتاریا را به طبقه هدایت کننده این میهن ارتقا بخشیم. پرولتاریای فرانسه نیز قبل از همه وظیفه دارد در کنار ما علیه اشغال سرمایه امپریالیستی فرانسه قرار بگیرد تا از این طریق سیادت و حاکمیت سرمایه امپریالیستی را ضربه بزند (امری که متأسفانه تا هنوز صورت نگرفته است). در عین حال باید در داخل علیه سرمایه امپریالیستی مبارزه پیگیر طبقاتی را به پیش ببرد و این مبارزه را با مبارزه طبقاتی پرولتاریای سایر کشورهای ممتاز امپریالیستی هماهنگ ساخته تا فرانسه را از انحصار سرمایه مالی نجات داده و به میهن سوسیالیستی تبدیل کند؛ به میهنی که به قول لنگستن

هیوز، در آن فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست و زندگی آزاد است. این مبارزات در چهارچوب میهنی است که بالاخره زمینه را برای انترناسیونالیسم پرولتری مساعد می‌سازد، انترناسیونالیسمی که هدفی ندارد جز رفاه همه بشریت و جهانی برای بشریت. در غیر آن، پرسش اینست که «سوسیالیسم کارگری» بدون چهارچوب میهنی، یک انقلاب عملی و واقعی و نه خیالی را چگونه آغاز می‌کند؟ ما قاطع‌ترین ریالیست‌های مارکسیست هستیم. بفرمائید بگوئید که این مبارزه عملی را چگونه و در کجا آغاز می‌کنید؟

«پرولتاریا وطن ندارد»، قطعاً به این معنی نیست که پرولتاریا جهان را به امپریالیسم بسپارد و به تسلیم طلبی تن دهد؛ بلکه مفهوم آن، آغاز مبارزه پرولتاریا در ممالک شان، توسعه آن به سایر ملل و کمک به مبارزه پرولتاریای سایر ملل (انترناسیونالیسم پرولتری) و بالاخره نجات تمام جهان از چنگال خونین سرمایه و بنای جامعه و جهان مرفه برای همه بشریت است. سوای این، لافیدن از مبارزه و انقلاب به شمشیر زدن در هوا شباهت پیدا می‌کند که مسلماً با عرقریزی مضمئرکننده همراه است، چیزی که نه تنها به درد پرولتاریا و توده‌های ستمدیده نمی‌خورد، بلکه این ستمدیدگان برزخی را بیش از پیش به گودال عبودیت می‌کشاند.

سواد نازل «سوسیالیسم کارگری» ما را مجبور به توضیح الفبای موضوعات مرتبط به «میهن» ساخته است. تصور ما بر این بود که نیازی به چنین توضیحات مفصل نخواهیم داشت، اما اینک استنتاج موضوعات ما را به این می‌رساند که این مسائل را باید با شد و مد آن برای «سوسیالیسم کارگری» تشریح کنیم، فلذا مسؤولیت خود را ادا می‌کنیم و با زبان ساده ادامه می‌دهیم که واقعیت‌های زمینی نشاندهنده تعلق کمونیست‌ها به کشورهای مختلف است. مارکسیست‌ها بر تحلیل و تجزیه دیالکتیکی شرایط و پدیده‌ها تأکید می‌ورزند. یک کمونیست در یک جغرافیای معین مبارزه اش را آغاز می‌کند. او ناگزیر است - چنانچه «سوسیالیسم کارگری» ناچار است - شرایطی را که در آن مبارزه می‌کند تجزیه و تحلیل کند، طبقات و مناسبات طبقاتی آن را مشخص بسازد، تاکتیک و ستراتیژی خود را با در نظر داشت شرایط حاکم طبقاتی عیار نماید، و با خو و خصوصیات، تاریخ و فرهنگ و غرور ملی و مبارزاتی مردم آن آشنائی پیدا کند. اگر چنین تحلیلی صورت نگیرد و بدون ارزیابی مشخص از شرایط مشخص یا به قول عامیانه آب را ندیده موزه‌ها را از پا بکشد و یا بی‌گدار به آب بزند، جز مسخره کردن خود چیزی حاصل نمی‌کند.

مارکسیست‌ها بدون تحلیل ماتریالیسم دیالکتیکی و پیوند پدیده‌ها نمی‌توانند تاکتیک‌ها و ستراتیژی‌های انقلابی وضع کنند. کمونیست‌ها بدون تحلیل وضعیت پرولتاریا در یک کشور خاص، قشر بندی آن، تحلیل طبقات ستمکش و طبقات ستمگر و تضادهای درون طبقات مختلفه و متحدین طبقاتی پرولتاریا و سرمایه نمی‌توانند از اسلوب کمونیستی کار بگیرند، سیاست انقلابی وضع کنند و مشی پرولتری اتحاد نمایند و انقلاب را به پیروزی برسانند. در فضاء کار کردن و با یک شعار کلی «تضاد میان کار و سرمایه» خود را از میهن و استقلال و خلق بی‌غم ساختن، شایسته کمونیست‌های پیگیر، جدی و خلاق نیست.

ادامه دارد.